

به نام خدا

راه چهارم اثبات وثاقت احمد بن محمد: شهادت ابن نوح به اعتماد اصحاب
بر نقل احمد بن محمد، 1

اشکال اول راه چهارم: اصالة العدالة ای بودن قدما 2

اشکال دوم راه چهارم: احتمال اعتماد اصحاب به واسطه سند دیگر، 2

جواب اول اشکال اول: جواب نقضی در مورد ابراهیم بن هاشم، 3

جواب دوم: جواب نقضی به پذیرش توثیقات قدما 3

جواب سوم: احراز اتحاد در منای نیاز نیست، 3

اشکال سوم: احتمال اعتماد اصحاب به قرائن دیگر، 5

بحث در وثاقت و عدم وثقات احمد بن محمد بن یحیی العطار بود.

سه راه برای اثبات وثاقت بیان شد.

راه چهارم اثبات وثاقت احمد بن محمد: شهادت ابن نوح به اعتماد اصحاب بر نقل احمد
بن محمد

محقق خوبی این راه را نقل و مناقشه فرموده اند.

ابن نوح که از مشایخ نجاشی و از ثقات و بزرگان می باشد نامه ای به نجاشی راجع به
کتب حسین بن سعید اهوازی نوشته است که نجاشی آن را در کتاب رجال خود نقل می
کند. ایشان در این نامه می فرماید:

**فاما ما علیه اصحابنا و المعول علیه (از کتب حسین بن سعید) ما رواه عنهما
احمد بن محمد بن عیسی [1]**

آن چه مورد تأویل و اتکا و اعتماد اصحاب از کتب حسین بن سعید اهوازی می باشد
مواردی است که احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است. بعد سند خودشان به احمد
بن محمد بن عیسی را این گونه نقل می کنند.

**أخبرنا الشيخ الفاضل أبو عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البروفري
فيما كتب إلى في شعبان سنة اثنتين و خمسين و ثلاثمائة قال: حدثنا أبو
علي الأشعري أحمد بن إدريس بن أحمد القمي قال: حدثنا أحمد بن محمد**

بن عیسی، عن الحسین بن سعید بکته الثلاثین کتابا

این سند محل استشهاد نیست بعد می فرمایند:

و أخبرنا أبو علي أحمد بن محمد بن يحيى العطار القمي قال: حدثنا أبي و عبد الله بن جعفر الحميري و سعد بن عبد الله جميعا، عن أحمد بن محمد بن عيسى.

به این عبارت این گونه استدلال شده است: ابن نوح می گوید کتب حسن و حسین بن سعید اهوازی که احمد بن محمد بن عیسی نقل کرده است که در یکی از سندهایش احمد بن محمد بن یحیی العطار است ما علیه الاصحاب و المعول علیه است. پس باید احمد ثقة و مورد اعتماد باشد و الا چگونه کتابهایی که ایشان واسطه در نقل است معول اصحاب شود؟

اشکال اول راه چهارم: اصاله العدالة ای بودن قدما

محقق خوبی می فرمایند: یرده: أولا: ما عرفت من أن اعتماد القدماء على رواية شخص لا يدل على توثيقهم إياه، و ذلك لما عرفت من بناء ذلك على أصالة العدالة، التي لا نبني عليها. [2]

ایشان می فرمایند: این عبارت دلالت دارد بر اینکه اصحاب بر منقولات احمد از کتب حسین بن سعید اعتماد می کردند. اما اعتماد در این مورد، دلالت بر وثقات ایشان ندارد. زیرا این اعتماد بر اساس اصاله العدالة است. مفاد اصاله العدالة این است که هر مسلمان (یا شیعه ای) را که گناهی از او دیده نشد می توان بنا بر عدالتش گذاشت. و ما اصاله العدالة را قبول نداریم زیرا اصل عدم عدالت است و عدالت باید ثابت شود یا به واسطه بینه و یا به ظهور حال و یا بواسطه خبر ثقة (البته طبق نظر مرحوم خوبی که قائل هستند موضوعات نیز با خبر ثقة ثابت می شود).

اشکال دوم راه چهارم: احتمال اعتماد اصحاب به واسطه سند دیگر

اشکال دیگر محقق خوبی این است که اگر تنها همین طریق بیان شده بود این اشکال درست بود. اما ابن نوح می فرماید کتابهایی که بواسطه مجموع طریق اول و دوم نقل می شود مورد اعتماد است و شاید این اعتماد به خاطر تعاضد این دو باشد نه این که هر کدام از اینها ثقة باشند.

یعنی چون کتابها به هر دو طریق نقل شده شده است اصحاب اعتماد می کنند زیرا می دانند در این صورت حتما تواطؤ بر کذب نمی شود. مثل این که کتابی را دو تایپیست، تایپ کنند در این صورت اگر هر دو متن یکسان باشد اعتماد حاصل می شود که درست نقل شده است.

و ثانيا: أن ذلك إنما يتم، لو كان الطريق منحصرا برواية أحمد بن محمد بن يحيى، لكنه ليس كذلك، بل إن تلك الكتب المعول عليها، قد ثبتت بطريق آخر

صحيح، و هو الطريق الأول الذي ينتهي إلى أحمد بن محمد بن عيسى. و لعل ذكر طريق آخر، إنما هو لأجل التأييد. فالمتحصل مما ذكرناه: أن الرجل مجهول، كما صرح به جمع؛ منهم صاحب المدارك.^[3]

جواب اول اشكال اول: جواب نقضی در مورد ابراهيم بن هاشم

این فرمایش ایشان نقض می شود به آن چه ایشان در مورد ابراهيم بن هاشم فرمودند:

أقول: لا ينبغي الشك في وثاقة إبراهيم بن هاشم، و يدل على ذلك عدة أمور:...[إلى أن قال]... 3 - أنه أول من نشر حديث الكوفيين بقم . و القميون قد اعتمدوا على رواياته، و فيهم من هو مستصعب في أمر الحديث، فلو كان فيه شائبة الغمز لم يكن يتسالم على أخذ الرواية عنه، و قبول قوله.^[4]

مرحوم خویی از تسالم اصحاب استظهار کرده اند که غمز و عدم وثاقتی در ابراهيم بن هاشم نیست. آیا این فرمایش با فرمایش این جا تناقض ندارد؟ در مورد ابراهيم بن هاشم نیز می توان فرمود که تسالم اصحاب بواسطه اصاله العدالة بودن آنهاست.

همان گونه که در این جا فرموده اند اعتماد همه وجود دارد در آن جا نیز فرموده اند همه اصحاب تسالم و اعتماد کرده اند.

جواب دوم: جواب نقضی به پذیرش توثیقات قدما

دو حالت متصور است:

اول این که مرحوم خویی می دانند که همه اصحاب اصاله العدالة ای بوده اند در این صورت اجماع بر اصاله العدالة وجود دارد و این دلیل بر حجیت اصاله العدالة است.

دوم این که ایشان احتمال اصاله العدالة ای بودن اصحاب را می دهند در این صورت تفاوتی بین این گزارش و توثیقاتشان وجود ندارد. شاید توثیقات ایشان نیز از باب اصاله العدالة باشد. و بنابراین نباید مورد پذیرش باشد در حالی که ایشان به توثیقات قدما اعتماد می کنند.

جواب سوم: احراز اتحاد در مینا نیاز نیست.

اگر در مسئله ای کبری اختلافی بود آیا در شهادت به صغرای آن کبری، باید احراز اتحاد مینا با شاهد شود یا این که همین مقدار که احتمال اتحاد مینا وجود داشته باشد کافی است؟

همان گونه که در اصالة الصحة در فعل غیر علما فرموده اند: اگر احراز کردیم مبنای انجام دهنده عملی با ما مختلف است در این صورت نمی توانیم اصالة الصحة در مورد فعل او جاری کنیم. مثلا اگر فتوای امام جماعتی این است که ترتیب بین یمین و یسار در غسل لازم نیست در حالی که ما ترتیب را شرط می دانیم در این صورت نمی توانیم نماز او را حمل به صحت کنیم. و به همین دلیل بود که مرحوم خویی با این که فتوایشان این بود اعلام کردند من به فتوای خودم عمل نمی کنم و احتیاط می کنم.

اما اگر اختلاف فتوا را احراز نکردیم نماز او حمل به صحت می شود و می توان به او اقتدا کرد. و با این که در مسائل اختلافات زیادی وجود دارد اما با این حال نیاز نیست برای اقتدا به کسی همه مسائل اختلافی را از او سوال کنیم و بعد از احراز اتحاد اقامه جماعت کنیم.

حال سوال این است که امر در باب شهادت عدول بر صغریات کبریات مختلف فیها، چگونه است.

در مورد عدالت بین فقها در معنای عدالت اختلاف وجود دارد به این که آیا معنایش وجود ملکه است یا نفس انجام فرائض و ترک محرمات؟ همچنین اختلاف وجود دارد که آیا بعض قیود در عدالت اخذ شده است یا نه مانند این که آیا عدم انجام مروت مأخوذ در معنای عدالت است یا نه. همچنین در مورد اینکه کبائر چه گناہانی هستند نیز اختلاف وجود دارد.

در این صورت اگر بینه قائم شد بر این که فلانی عادل است آیا باید در این صورت یکی یکی موارد اختلافی را از او سوال کرد تا مبنای او را به دست بیاوریم؟ و بعد از احراز اتحاد نظر، شهادت مقبول است؟ یا این که وقتی علم به اختلاف نظر نباشد شهادت پذیرفته می شود؟

یا در باب نجاسات اگر بینه بر نجس بودن شیئی قائم شد پذیرفته می شود یا اینکه در تعداد اعیان نجسه اختلاف وجود دارد. مثلا در عصیر عنبی اختلاف وجود دارد همچنین در احکام سرایت اختلاف وجود دارد. شاید شهادت شاهد به این دلیل باشد که واسطه چهارم به بعد را نیز موجب نجاست می داند در حالی که من واسطه چهارم به بعد را منجس نمی دانم.

ما در آن جا قائلیم که وزان شهادت وزان اصالة الصحة است و مادامی که علم به اختلاف در کبری نداشته باشیم شهادت قابل قبول است. به دلیل سیره متشرعه از زمان شارع تا زمان ما. هیچ گاه در سیره متشرعه فحوص از این نمی شود که آیا در کبری اتحاد یا اختلاف وجود دارد.

و ما بواسطه همین مطلب شهادت کلینی به این که همه روایات کافی صحیح است [5] را پذیرفته ایم.

مرحوم خویی در این مورد اشکال کرده اند که ما نمی دانیم مبنای ما با کلینی در قبول حدیث یکی هست یا نه و ممکن است ایشان بعض مبانی در صحت حدیث داشته باشد که مورد پذیرش ما نباشد و ایشان بر اساس آن مبانی، حکم به صحت کافی کرده باشد. [6]

جواب ما در آن باب به ایشان این است که همین مقدار شهادت ایشان به صغری یعنی این که می فرمایند احادیث مصداق صحیح است مقبول است زیرا ما علم نداریم که حتما

مبنای ایشان با ما متفاوت است بلکه ممکن است مبانی یکی باشد. و ایشان کتابی در اصول ندارد که مبنایشان را به دست بیاوریم. بلکه مثلا شیخ طوسی کتاب عده را نوشته اند و می توانیم مبانی اصولی ایشان را به دست آوریم.

و این شهادت ایشان مثل این است که بفرمایند فلانی عادل است. همان گونه که شهادت ایشان بر وقایع کسی با این که نمی دانیم مبنای ایشان با ما متحد است یا نه پذیرفته می شود ، شهادت ایشان بر صحت روایات کافی نیز مورد پذیرش است.

در مورد مسئله نیز می توانیم بگوییم که محتمل است قدما مانند ما اصالة العدالة ای نبوده باشند و در این صورت اشکال ایشان که می فرمایند آنها اصالة العدالة ای بوده اند نقضا و حلا جواب داده می شود.

اشکال سوم: احتمال اعتماد اصحاب به قرائن دیگر

ابن نوح فرموده است اصحاب به این سند اعتماد کرده اند و اعتماد اصحاب لزوما بواسطه موثق بودن بودن نیست بلکه شاید این اعتماد به این دلیل بوده که کلام، مقرون به قرینه است. فلذا در مورد شهادت کلینی نیز عرض کرده ایم که شهادت ایشان به صحت روایات دال بر وثاقت رواة کافی نیست. زیرا ممکن است علی رغم عدم وثاقت راوی علم به صحت روایت او داشته باشیم.

بله اگر این گونه بود که اصحاب به هر چه احمد بن محمد نقل کرده است اعتماد می کردند در این صورت دلالت بر وثاقت ایشان داشت زیرا مسلما این گونه نیست که همه مطالبی که ایشان نقل کرده است حتما دارای قرینه ای باشد.

اما این که اصحاب به کتابهای حسین بن سعید که ایشان نقل کرده اعتماد کرده اند دلالت بر وثاقت ندارد زیرا ممکن است خصوصیتی داشته باشد مثل این که دیگران آن را نقل کرده اند و یا قرائن و شواهدی داشته است.

و کلام ابن نوح مطلب دوم را بیان می کند.

مثلا اگر انسان فاسقی در تلویزیون خبری را از مرجعی نقل کند به آن خبر اعتماد پیدا می کنیم. زیرا اگر خبر صحیح نباشد او خودش را در معرض تکذیب قرار داده است و آبروی خود را در معرض خطر قرار داده است.

در این جا چون این احتمال وجود دارد که کتابهای حسین بن سعید در معرض بوده به گونه ای که اگر اشتباه نقل می کرده رسوا می شده و به همین دلیل صحیح نقل کرده است در حالی که اگر کتاب دیگری که می داند کسی راهی به فهم صحت یا عدم صحت آن ندارد را نقل می کرد ممکن بود دروغ بگوید در نتیجه نمی توان از این شهادت وثاقت او را استفاده نمود و در واقع اعتماد اعم از وثاقت و عدم وثاقت است.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1] رجال النجاشي، ص59، ذيل رقم 137(الحسن بن سعيد بن حماد)

[2] معجم رجال الحديث، ج2، ص329، ذيل رقم 929(احمد بن محمد بن يحيى العطار القمي)

[3] معجم رجال الحديث، ج2، ص329، ذيل رقم 929(احمد بن محمد بن يحيى العطار القمي)

[4] معجم رجال الحديث، ج1، ص317، ذيل رقم 332(ابراهيم بن هاشم ابواسحاق القمي)

[5] إِنْكَ تَحَبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يَجْمَعُ [فِيهِ] مِنْ جَمِيعِ فَنُونِ عِلْمِ الدِّينِ، مَا يَكْتَفَى بِهِ الْمُتَعَلِّمُ، وَ يَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ، وَ يَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يَرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَ الْعَمَلَ بِهِ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الصَّادِقِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ السَّنَنِ الْقَائِمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ، وَ بِهَا يُؤَدَّى فَرَضُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ قُلْتُ: لَوْ كَانَ ذَلِكَ رِجَوتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ سِبْيًا يَتَدَارَكُ اللَّهُ [تَعَالَى] بِمَعُونَتِهِ وَ تَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَ أَهْلَ مِلَّتِنَا وَ يَقْبَلُ بِهِمْ إِلَى مَرَاشِدِهِمْ. الكافي(ط اسلاميه)، خطبة الكتاب، ج1، ص8

[6] و أما ما ذكر من شهادة محمد بن يعقوب بصحة جميع روايات كتابه و أنها من الآثار الصحيحة عن الصادقين ع، فيرده:....[الى ان قال]...

و ثانيا: لو سلم أن محمد بن يعقوب شهد بصحة جميع روايات الكافي فهذه الشهادة غير مسموعة، فإنه إن أراد بذلك أن روايات كتابه في نفسها واجدة لشرائط الحجية - فهو مقطوع البطلان، لأن فيها مراسلات و فيها روايات في أسنادها مجاهيل، و من اشتهر بالوضع و الكذب، كأبي البختری و أمثاله. و إن أراد بذلك أن تلك الروايات و إن لم تكن في نفسها حجة، إلا أنه دلت القرائن الخارجية على صحتها و لزوم الاعتماد عليها، فهو أمر ممكن في نفسه، لكنه لا يسعنا تصديقه. معجم رجال الحديث، ج1، المقدمة الخامسة، ص91